

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## ادامه‌ی مبحث نماز

بحث نماز را به مبحث قرائت رساندیم و به تأملاتی در سوره‌ی حمد مشغول بودیم. در این نوبت که سوره‌ی حمد را با هم مورد تأمل و دقت قرار می‌دادیم، اندکی در مورد دو آیه‌ی شریفه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>۱</sup> و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> سخن گفتیم و این جلسه امیدواریم بتوانیم تا حدودی راجع به سومین آیه‌ی این سوره، یعنی «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>۳</sup> سخن بگوییم.

## الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعیان ثابته صور موجودات عالم خلقت در علم حق متعالند. بنابراین آنچه از اعیان ثابته در علم الهی، در مقام واحدیت وجود دارد، و آنچه از موجودات که در عالم عین و جهان خارج وجود دارد، خواه جَبَرُوت، خواه مَلَكُوت و خواه ناسوت، همه مظاهر اسماء حق متعال و ناشی از تجلی اسمائی حق متعالند.

آنچه منشأ و مبدأ تجلی اسماء است، رحمت حق است؛ چه تجلی و ظهور علمی در حضرت علمی و در مقام واحدیت و الوهیت؛ و چه تجلی و ظهور عینی در عالم خارج. منشأ همه‌ی آنها

---

۱. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۱.

۲. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۲.

۳. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۳.

رحمت است. به تعبیری می‌شود گفت قوس نزول تحت تجلی و حکومت اسم «رحمان» است و

قوس صعود تحت تجلی و حکومت اسم «رحیم». لذا در ادعیه هم داریم: «یا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَ

رَحِيمَ الْآخِرَةِ»<sup>۴</sup>.

از ذات حقّ متعال تعبیر به هاهوت می‌شود. حقّ متعال در مقام ذات، در مقام هوهویتی

مطلقه‌ی ذاتیه‌ی غیبیه، هیچ اسم و رسمی ندارد؛ «لَا اِسْمَ لَهُ وَلَا رَسْمَ لَهُ»<sup>۵</sup> هیچ نعت و صفتی

ندارد؛ «لَا نَعْتَ لَهُ وَلَا وَصْفَ لَهُ»<sup>۶</sup>.

شناخت هر چیز از اسم اوست؛ از اوصاف اوست؛ از نُعوت اوست و از رسم اوست. و لذا ذات حقّ

متعال که «لَا اِسْمَ لَهُ وَلَا رَسْمَ لَهُ»، قابل شناخت هم نیست؛ اندیشه‌ی هیچ اندیشه‌ور و کشف

هیچ مکاشفی به ذات حقّ متعال راه نمی‌برد؛ حتی خاتم انبیا که عقل کلّ و خاتم رُسل است.

در این عالم، کثرت مطلقاً راه ندارد و قابل تصوّر هم نیست. لذا قابل وصول هم نیست. از مقام

ذات تعبیر مختلفی شده است؛ به مقام "سِرّ" یا "سِرُّ السّرّ" یا "سِرّ مُسْتَسِرّ" یا "سِرّ مُقَنَّعِ

بالسّر" تعبیر شده است. این مرتبه‌ی اسم باطن حقّ متعال است و به آنجا راه وجود ندارد. لذا

أشرف مخلوقات که عقل اوّل و صادر اوّل است، یعنی پیغمبر اکرم، حضرت محمد بن

۴. مجلسی، بحار، ج ۸۸، ص ۳۵۵ و نوری، مستدرک، ج ۶، ص ۳۱۹.

۵. صدر الدّین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۳، ص ۲۳۸ و سلیمانی آشتیانی، مجموعه رسائل، ج ۲، ص ۲۳.

۶. صدر الدّین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۳، ص ۲۴۱.

عبدالله ﷺ به خدای متعال عرضه می‌دارد: «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»<sup>۷</sup>. آن‌گونه که سزاوار

معرفت تو بود، به معرفت تو راه نیافتیم. راه برای همه مسدود است.

به عقل نازی حکیم تا کی      به فکرت این ره نمی‌شود طی

به گنه ذاتش خرد برد پی      اگر رسد خس به قعر دریا

تأثیر خدای متعال در عالم هستی، ارتباطش با اشیاء و موجودات و متقابلاً ارتباط اشیاء و موجودات با حق متعال، از حیث مقام الوهیت است؛ از مرتبه‌ی اسماء و صفات حق متعال است؛ و الا در مرتبه‌ی ذات هیچ راهی نیست. مقام واحدیت یا عالم لاهوت نقطه‌ی ارتباط و اتصال است که حق متعال با اشیاء و موجودات در عوالم مختلف و متقابلاً موجودات با حق متعال ارتباط برقرار می‌کنند.

اسماء حق چیزی اضافه بر ذات حق متعال نیستند. وقتی به ذات به اعتبار یکی از شؤون توجه کنید، اسمی از اسماء مطرح می‌شود؛ اسم ذات مُتَشَيِّئٌ به شأنی است؛ اسم چیزی اضافه بر ذات نیست. اوصاف و صفات حق اضافه بر ذاتش نیست. وقتی ذات را به اعتبار یکی از شؤون مد نظر قرار می‌دهیم، اسماء مطرح می‌شود.

اسماء مظاهری دارد؛ اولین مرتبه، مرتبه‌ی اعیان ثابت است که تحت اسماء الهی پدیدار می‌شود. لذا اعیان ثابت را می‌توان اسمُ الاسْمِ نامید. چون ابتدا اسماء پدیدار شدند؛ بعد در شعاع اسماء الهی، صور علمیه‌ی عالم خلقت در محضر علم حق متعال شکل پیدا کرد. پس اول اسم بود، اعیان ثابت اسمُ الاسْمِ شدند. بعد در شعاع اعیان ثابت، عالم عین، عالم جبروت،

<sup>۷</sup> مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۳ و کبیر مدنی، ریاض السالکین، ج ۱، ص ۵۵۹.

ملکوت و ناسوت پدیدار شد. موجودات این عوالم اسمُ الاسْمُ الاسْم می‌شوند. پس واژه‌هایی که به عنوان اسماء حقّ متعال به کار می‌بریم، اسمُ الاسْمُ الاسْم می‌شوند. می‌گوییم رحمان، وُدود، سبحان، دَیّان، مَنّان، مُسْتَعان، کریم، جواد، غَفور، شَکور، این واژه‌ها مرتبه‌ی چهارم اسمائند. اسمِ اسمِ اسمِ اسمند. اوّل خود اسماء بود؛ بعد در شعاع اسماء اعیان ثابت به وجود آمدند، شدند اسمِ اسم. در شعاع اعیان ثابت، اعیان خارجیّه، یعنی موجودات جهان خلقت پدیدار شدند، شدند اسمِ اسمِ اسم. پس واژه‌هایی که برای توجّه و یاد حقّ متعال به کار می‌بریم، می‌شوند اسمِ اسمِ اسمِ اسم.

کثرت اسماء کثرت مفهومی است؛ والاّ مصداق همه‌ی اسماء یک ذات واحد است. اگر بخواهم مثالی بزنم؛ مثل این که به یک شخص به اعتبارهای مختلف اسم‌های مختلفی می‌دهید؛ به اعتبار این که فرزندی دارد، به او پدر می‌گویید؛ به اعتبار این که همسری دارد، به او شوهر می‌گویید؛ به اعتبار این که فرزند پدر و مادری است، به او پسر می‌گویید. این کثرت اسماء دلیل بر کثرت مسمّا نیست. مسمّا یک حقیقت واحد است. منتها به اعتبارهای مختلف، اسم‌های متعدّدی برای آن به کار می‌رود. کثرت اسماء حقّ متعال هم به همین ترتیب است. اسماء لفظی را نمی‌گوییم؛ اسم اوّل را می‌گوییم. کثرت اسماء هم کثرت مفهومی است؛ والاّ مصداق همه‌ی این اسماء یک ذاتند. اسم، ذات مُتَشَبِّه به شأن است. ذات به شئون مختلف مُتَشَبِّه است؛ والاّ ذات همان ذات واحد است. در ذات حق کثرت راه ندارد. کثرت در اسماء، کثرت مفهومی است.

اختلاف مظاهر اسماء، یعنی اختلاف بین اعیان ثابت در حضرت علمی و اختلاف بین اعیان خارجیّه، یعنی موجودات جهان خلقت در عالم اعیان و جهان خارج، ناشی از اختلاف اسماء

است. چون اسماء مختلفند، متکثرند؛ مظاهر این اسماء مُتکثر هم مُتکثر شدند و با هم متفاوتند. مثلاً وقتی می‌گویید علم، مفهومی غیر از قدرت را در نظر دارید. وقتی می‌گویید قدرت، مفهومی غیر از اراده و مشیت را در نظر دارید. وقتی می‌گویید اراده و مشیت، مفهومی غیر از حیات را در نظر دارید. گرچه یک ذات است که حَیّ و غدیر و علیم و مُرید است، اما اسماء متکثرند. مظاهر اسماء مُتکثر هم که در شعاع این اسماء پدیدار می‌شوند، چه در عالم علم، که اعیان ثابته پدیدار می‌شوند، چه در عالم عین، که اعیان خارجی پدیدار می‌شوند، با هم مختلفند. پس اختلاف و تفاوت مظاهر اسماء، خواه اعیان ثابته، که در فلسفه به آن ماهیت گفته می‌شود و در عرفان نظری اعیان ثابته نام دارد، هم اختلاف بین اعیان ثابته در حضرت علمی و هم اختلاف بین اعیان خارجی یعنی موجودات عالم جبروت و ملکوت و ناسوت، ناشی از اختلاف بین اسماء حقّ متعال است. هر اسم اقتضای ظهوری دارد و لذا مظاهر اسماء با هم مختلف می‌شوند. این روشن است که وجود اعیان ثابته وجود تبعی است؛ وجود مستقل ندارند؛ وجود اصلی و ذاتی ندارند. لذا در تعبیر فلسفه‌ی الهی و عرفان نظری می‌گویند: «ما شَمَّت رَائِحَةَ الْوُجُودِ»<sup>۱</sup> ماهیات و اعیان ثابته رائحه‌ی هستی و وجود را استشمام نکرده‌اند. اعیان ثابته وجود مستقل ندارند؛ وجودشان تبعی است. مثل آینه می‌مانند. آینه از خود هیچ شکل و صورتی ندارد؛ فقط استعداد این را دارد که محلّ ظهور اشکال و صُور باشد. یعنی اگر کسی جلوی آن بایستد، تصویرش در آینه می‌افتد؛ و الاّ خود آینه فقر محض هر شکل و صورت است. فقط استعداد نمودار شدن صُور در آن را دارد. فرق بین اعیان ثابته و عدم این است که عدم

<sup>۱</sup>. صدر الدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۳، ص ۶۹ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

چنین استعدادی ندارد؛ اما اعیان ثابتۀ چنین استعدادی دارند؛ عدم تجلّی گاه وجود نیست، اما اعیان ثابتۀ یا ماهیّات محلّ تجلّی و ظهور وجودند.

در مقام رحمت صفاتیّه با فیض اقدس که إشراق اسماء حقّ متعال است، اعیان ثابتۀ پدیدار می‌شوند. هر یک از اعیان ثابتۀ و صُور علمیهی موجودات در علم حقّ متعال، اقتضای این را دارد که مظهری، محلّ تجلّی و مجلایی داشته باشد. فرض کنید اقتضای اسم علیم حقّ متعال این است که در عقل، یعنی در موجودات مجرد و عالم عقول، نه عقل بشری، تجلّی کند. یا اقتضای اسم سُبُوح و قُدّوس خدای متعال این است که در ملائک که موجودات مقدّس و پاکی هستند، ظهور کند. یا اقتضای اسم مُضِلّ خداوند این است که در وجود شیطان ظهور کند. یا اقتضای اسم سمیع و بصیر این است که در حیوان تجلّی کند که می‌شنود و می‌بیند.

امّ الأسماء که اسم اعظم حقّ متعال است، اسم «الله» است. اقتضای اسم «الله» این است که در انسان ظهور کند. یعنی مجلا و محلّ ظهور اسم «الله» که اسم جامع حقّ متعال است، وجود انسان است. غیر از انسان هیچ موجودی قابلیت مظهریت اسم «الله» را، که مقام جمعُ الجَمعی کمال خدای متعال است، و میرآت همه‌ی اسماء و صفات الهی بودن را ندارد. چون «الله» اسم ذات مُستَجمع جمیع صفات کمالیه است. همه‌ی صفات کمالیهی حقّ متعال در «الله» وجود دارد. غیر از انسان هیچ موجودی نمی‌تواند آینه‌ی تجلّی اسم «الله» حقّ متعال شود. لذا تنها انسان است که می‌تواند بار امانت را به دوش بکشد.

آسمان بار امانت نتوانست کشید      قُرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا

الْإِنْسَانُ»<sup>۹</sup> انسان می تواند تجلی گاه اسم «الله» شود. انسان است که می تواند محل ظهور همه‌ی

اسماء حق متعال شود. قرآن در داستان خلقت آدم عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۱۰</sup>

خدای متعال همه‌ی اسماء را به آدم تعلیم کرد. این تعلیم ذهنی نیست که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام

یک سری مفاهیم و الفاظ و واژه‌ها را فرا گرفته باشد. این تعلیم، تعلیم تکوینی و تَخَلُّقِ است؛

یعنی آدم عَلَيْهِ السَّلَام مظهر همه‌ی اسماء الهی شد. انسان است که می تواند مظهر اسم «الله» شود.

مصدق آتم این مظهریت، در انسان کلّ و حقیقت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است؛ که به تعبیری همان

انسان لاهوتی جَبْرُوتی است. لذا از خود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: «مَنْ

رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»<sup>۱۱</sup> هر کس من را ببیند حق را دیده است؛ چون وجود مقدس

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تجلی گاه تام اسم «الله» است. فرمودند: «أَوْتِيَتْ جَوَامِعُ الْكَلِمِ»<sup>۱۲</sup>؛ همه‌ی کلم و

اسماء به من عطا شده است.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت است که در مورد انسان فرمودند: «الْصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ

عَلَى خَلْقِهِ، وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ، وَ هِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ، وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُورِ

۹. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

۱۰. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

۱۱. سید حیدر آملی، جامع الاسرار، ص ۲۰۵ و مجلسی، بحار، ج ۵۸، ص ۲۳۴.

۱۲. مجلسی، بحار، ج ۷۰، ص ۲۷۴ و صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۱.

العالمین»<sup>۱۳</sup> صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خدای متعال بر خلقش است و همان کتابی است که خدا با دست خود آن را نگاشت و همان بنایی است که خدا با حکمت خویش برپا ساخت و مجموع صورت همه‌ی جهانیان است. چون همه‌ی جهانیان مظاهر اسماء مختلف حق متعالند و انسان مظهر و تجلی‌گاه همه‌ی اسماء حق است؛ در نتیجه «هِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ».

محمد بن مسلم نقل می‌کند: «قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَمَّا رَوَى (يَرُوُونَ) أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» محمد بن مسلم می‌گوید از امام صادق علیه السلام راجع به آنچه روایت شده است که خدای متعال آدم را به صورت او آفرید، پرسیدم. حضرت توضیح دادند که مقصود از آن چیست؛ چون خدا که صورت ندارد که العیاذ بالله بگوییم خدا انسان را به شکل خودش خلق کرد. «فَقَالَ: هِيَ صُورَةٌ مُحَدَّثَةٌ مَخْلُوقَةٌ» حضرت فرمودند: آن صورتی که آدم را به آن صورت آفرید، صورتی است پدیدار شده، خلقت یافته و آفریده شده «اصْطَفَاهَا اللَّهُ وَ اخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلِفَةِ» که خدای متعال آن صورت را از بین همه‌ی صورت‌های دیگر برگزید و اختیار کرد؛ «فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ» و آن را به خود نسبت داد؛ «كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ، وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ؛ فَقَالَ: «بَيْتِي»<sup>۱۴</sup> وَ «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>۱۵</sup>» همان‌طور که خدا کعبه را به خود نسبت داد و فرمود «بَيْتِي» و یا روحی را که در انسان دمید؛ آن روح را به خود نسبت

<sup>۱۳</sup>. خوئی، منهاج البراعة، ج ۱۹، ص ۲۸۹.

<sup>۱۴</sup>. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۵ و حج: ۲۶ و نوح: ۲۸.

<sup>۱۵</sup>. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۲۹.

<sup>۱۶</sup>. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۳۴ و طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳ و فیض کاشانی، وافی، ج ۱، ص ۴۱۵.



داد؛ فرمود من از روح خودم در او دمیدم. العیاذ بالله به این معنا نیست که خدا روحی و جسمی دارد و کمی از روح خود را در انسان دمیده است. روح موجود شریفی است؛ خدا برای این که شرافت او را به دیگران تفهیم کند آن را به خویشتن نسبت داد. کما این که کعبه مکان بسیار شریفی است؛ برای این که شرافت آن را به خلق گوشزد کند، آن را به خود نسبت داد. به این اضافه‌ی تشریفیه گویند. یک فرد بزرگ برای شرافت بخشیدن به شخصی یا شیئی آن را به خود نسبت می‌دهد. «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» هم به همین نحو است. نه این که خدا انسان را به صورت خود خدا آفرید. خدا که صورت ندارد که انسان به صورت خدا خلق شده باشد. به تعبیر امام صادق علیه السلام صورتی است که «أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ» بزرگ‌ترین حجّت الهی است. همان است که «هِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ» همه‌ی صورت‌های جهانیان یک‌جا در او جمع است.

رخ زیبا ، چشم شهلا، قد رعنا داری      آنچه خوبان همه دارند، تو تنها (یک‌جا) داری

همه‌ی اسماء حقّ متعال یک‌جا در این موجود تجلّی کرده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ